

تقریظ و انتقاد

بقلم : آقای ابراهیم صفائی

## دستور زبان فارسی

در زبان و ادبیات فارسی دو کمبود بزرگ موجود است ، یکی آنکه دستور جامع الاطرافی برای زبان فارسی نداریم ، دیگر آنکه تذکره کاملی که شرح حال عموم سخنوران ایران را شامل باشد تا کنون تدوین نشده است و متأسفانه « وزارت فرهنگ » و دانشگاه طهران « و « بنسگاه ترجمه و نشر کتاب » سالیان دراز است مبالغه گزاف برای تألیف کتابهایی میدهند که غالباً غیر ضروری میباشد و این مراکز فرهنگی هرگز در این فکر نبوده اند کد یک تذکره کامل برای معرفی سخنوران ایران با شرح تطور و تحول نظم و نثر فارسی تنظیم نمایند تا ارباب تحقیق و متعلمان ادب و خاورشناسان را راهنما باشد و ناچار از مراجعه بصددها تذکره ناقص و مختلف و متشتت نگردند .

و نیز همان نگهبانان! فرهنگ هرگز نخواسته اند یک دستور جامع و کاملی برای زبان فارسی فراهم آورند تا نویسندگان و دانشجویان را بشیوه صحیح و قواعد اصلی و حتمی زبان آشنا سازند .

گرچه « استاد محترم آقای عبدالعظیم قریب » از پنجاه سال پیش درین راه رنج بسیار برده و دستوری برای تدریس در مدارس تألیف فرموده و این باب را بهمت ذوق و قریحه خود مفتوح نموده اند ولی دستور جناب ایشان قدری متأثر از « گرامر » زبان فرانسه بوده و احیاناً از سهو و نسیان نیز خالی نیست ، اما بهر حال « فضیلت تقدم » برای استاد محترم محفوظ میباشد .

پس از دستور استاد قریب دستور های دیگر برای تدریس در مدارس بسعی

جمعی از اساتید تألیف شده که این دستورها نیز بنوبه خود سودمند بوده ولی از اختلاف و اشتباه برکنار نیستند و در تشخیص بعضی قواعد مسلم زبان گاهی اساتید محترم هر یک باستنباط شخصی حکمی فرموده‌اند و همین تشتت عقاید باعث شده است که دانشجویان و دانش آموزان هنوز هم در بکار بستن بعضی از قواعد مورد اختلاف دستوری سرگردانند و نمیدانند که نظریه و استنباط کدام استاد را بکار بندند؟

درین میان می‌بینم باز دستور صحیح‌تر و دقیق‌تر همان است که «شمس قیس» در کتاب «المعجم» و «سپهر» در «براهین العجم» و برخی از دانشمندان پیشین در کتب ادبی خود بدست داده‌اند ولی نوشته آنها صرفاً بمنظور معرفی قواعد شعر و ادب تحریر شده و اسلوب تحریرشان هم مشکل می‌باشد لهذا استفاده از آن کتابها برای دانشجویان دشوار است، از اینرو از صدسال پیش باینطرف کسانی مثل «میرزا حبیب اصفهانی» و «کاشف» و دانشمندان دیگر و بدنبال آنها «استاد قریب» هر یک با استنباط و تحقیق شخصی خود دستوری برای زبان فارسی تنظیم نموده‌اند که کار استاد قریب ساده‌تر و درسی‌تر از دستور دیگران می‌باشد و دانشمند فقید ملک الشعرا ی بهار هم در کتاب سبک شناسی فصلی در این باب گشوده است، اما باید اقرار کنیم که هنوز دستور جامع و شاملی که رافع اختلاف‌ها و تشتت‌ها باشد نداریم و بوزارت فرهنگ هم امید نیست که چنین مهمی را انجام دهد.

خوشبختانه اخیراً کتابی بنام «دستور نامه» در صرف و نحو زبان فارسی بسعی دانشمند محترم آقای دکتر جواد مشکور تألیف شده که بمنزله قدمی در راه تکامل کار دستور نویسی می‌باشد.

آقای دکتر مشکور که بزبان و لغت عربی نیز احاطه کامل دارند با تحمل رنجی موفور و با تتبع و تصفح کتابهای ادبی و دستوری بتألیف این کتاب مفید دست زده‌اند.

البته «دستورنامه» هم آن دستور جامع و کامل وقاطعی که میخواهیم نیست، اما نسبت بسایر دستورها شامل تر و ساده تر است، من این کتاب مفید را اجمالا مطالعه کردم و در چندین مورد بسوها و اشتباهاتی برخوردم که اینک چند نمونه آن را توضیح میدهم.

۱ - درس ۵ و ۶ نوشته اند، « حرفهای ث - ح - ص - ض - ط - ظ - ع - ق - مخصوص زبان عربی است و کلمات « صد » و « غلطیدن » و « تپیدن » و « شصت » در اصل « سد » و « غلتیدن » « تپیدن » و « شست » بوده است.

آقای مشکور میدانند که تمام الفبای فارسی از الفبای عربی اقتباس شده و حتی حروف « پ » « چ » « ژ » « گ » هم شکلشان تقلید از حروف مشابه عربی بوده فقط مخرج این چهار حرف فارسی میباشد، و حروف هشتگانه‌ئی را که مختص عربی شمرده اند در زبان فارسی نیز از آن حروف (بدون رعایت مخرج عربی) استفاده میکنیم منتها این حروف را با مخرج و تلفظ فارسی بکار میبریم، مثل: « اصفهان » « طبس » « دهقان » « نظنز » « قباد » « طهمورث » « طهماسب » « حسنک » « طهران » « صد » « شصت » و نظیر اینها.

بدیهی است اصل این کلمات با الفبای پهلوی بوده و در موقع تغییر خط، بسیاری از واژه‌های فارسی باقتضا و تناسب صدای حروف با «صاد» و «ضاد» و «طین» و مانند این حروف نوشته شده و گفتن اینکه « صد » و « شصت » و « طهران » و « اصفهان » در اصل « سد » « شست » « تهران » « اصفهان » بوده صحیح نیست و تغییر و تصرف در لغات ( بصورتیکه ضبط شده است ) با استنباط و سلیقه شخصی جایز نمی باشد.

در ص ۱۹ کلمه « ایل » و « تلگراف » را از واژه‌های فارسی شمرده اند! در صورتیکه « ایل » ترکی مغولی و تلگراف لاتین میباشد.

بکار بردن حرف «ی» بجای «کسره اضافه» و بجای «همزه بیان کسره» شیوه غلطی است که نویسندگان جدید بکار بسته و برخلاف قاعده‌ئی است که از قرن‌ها پیش در زبان فارسی معمول بوده و متأسفانه آقای دکتر مشکور این شیوه را در صفحه ۲۶ بنام قاعده صحیحی قلمداد نموده اند.

در ص ۲۷ الف و نون فاعلیت را که از فعل امر صفت فاعلیت می‌سازد (مثل خندان و گریان از خنده و گریه) «علامت صفت حالیه» تعریف کرده‌اند، این یک تعریف تازه و استنباط شخصی است ولی درست نمی‌باشد.

در صفحه ۴۵ ضمن تعریف ادوات استفهام حرف «چه» را علامت استفهام برای اشیاء دانسته و چنان مثال زده‌اند «چه شد که رفتی» این مثال با تعریفی که کرده‌اند تطبیق نمی‌کند و در این جمله «شیئی» وجود ندارد، بعلاوه حرف «چه» خاص استفهام اشیاء نیست، سعدی گفته «چو در بسته باشد چه داند کسی» فردوسی گفته: چه داند کسی غیر پروردگار.

در صفحه ۱۹۵ ضمن تعریف «واوا» نوشته‌اند، «واوا استیناف» واوی است که غالباً با لفظ «گرنه» در اول کلام درآید، مانند:

کمال همنشین در من اثر کرد  
و گرنه من همان خاکم که هستم»

بنظر من «واو» در اینجا «حرف عطف» است «گرنه» هم مخفف «اگرنه» میباشد که «الف» بضرورت شعری حذف شده است.

در صفحه ۱۹۶ این بیت را که مطلع یکی از غزلهای معروف «سعدی» میباشد بنام «حافظ» نوشته‌اند،

هر کسی را هوسی بر سر و کاری در پیش

من بیچاره گرفتار هوای دل خویش

در صفحه ۱۸۹ نوشته‌اند، «گیرم» از قیود تردید است بمعنی بقرض اینکه مانند گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار

کو زهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست

اینجا مکان تردید نیست، گیرم همانطور که مؤلف محترم معنی کرده‌اند از قیود فرضی و گمان می باشد که مفهوم «تردید» با «گمان» فرق بسیار دارد. چه داند کسی غیر پروردگار.

در صفحه ۱۳۶ در تعریف حرف اضافه «از» در مثال سوم گفته‌اند. «از برای سبب و علت بکار رود مانند. از آن بدیر مغانم عزیز میدارند» درین مثال ادات سبب کلمه «ازان» میباشد و «از» به تنهایی مفید معنی سبب نیست و نیز در همین صفحه «از» را حرف تفضیل دانسته و این جمله را مثال آورده اند «سگ حق شناس به از مردم ناسپاس».

این مثال هم درست نیست زیرا در اینجا «از» به تنهایی مفید معنی تفضیل نمی باشد و بلکه حرف «به» افاده تفضیل کند و «از» حرف مقایسه میباشد.

در صفحه ۲۴۷ در توضیح حذف کلمات، شعر حکیم نظامی را:

(نشاط عمر باشد تا بهسی سال  
چهل آمد فرو ریزد پر و بال)

مثال آورده و گفته است کلمه «چون» در اینجا حذف شده یعنی «چون

چهل آمد» متأسفانه شعر نظامی را غلط بکار برده و در نتیجه تمثیل و استدلال هر دو غلط شده است. صحیح شعر نظامی این است:

نشاط عمر باشد تا چهل سال

چهل چون شد فرو ریزد پر و بال

در صفحه ۲۷۴ «ها» ی کلمات چشمه، گوشه، دهانه، پنجه را «پسوند»

و «های تشبیه» دانسته‌اند، اگر اینطور باشد و «های» این چهار اسم را «پسوندی»

بر کلمات چشم و گوش و دهان و پنج، تصور نمائیم استنباط ناصوابی است زیرا کلماتی چون چشمه و گوشه و دهانه و پنجه در فارسی از دیر باز بصورت واژه جدا گانه بکار رفته و اگر حرف های دنبال این کلمات ادات تشبیه باشد «وجه شبه» بین «مشبه» و «مشبه به» مفقود است، مثلاً «پنجه» با «پنج» و «گوشه» با «گوش» چه مشابهتی دارد؟

در صفحه ۲۶۶ در بیان پساوند «او» کلمه «آبلمبو» رامثال آورده اند و «او» را در این واژه «پساوند مبالغه دانسته اند.

کلمه «آبلمبو» در عرف عامیانه بهمین صورت متداول است و اگر حرف «او» پساوند مبالغه بود، لازم میآید که کلمه «آبلمب» خود به تنهایی مصطلح باشد، تا با اضافه کردن پساوند «او» معنی مبالغه دهد، مثل «اخمو» از «اخم» و «زخمو» از «زخم»، در حالیکه آبلمب به تنهایی مصطلح نیست و حرف «او» در اینجا جزو کلمه است و پساوند نمی باشد و «آبلمبو» صفت است.

هم چنین مؤلف دانشمند «ایزه» را پساوند تصفیه دانسته و دو کلمه «پاکیزه» و «دوشیزه» را مثال آورده اند! در حالیکه «ایزه» پساوند تصغیر نیست و نظیر کلمه «دوشیزه»، «انگیزه» و «استیزه» را نیز داریم و «دوشیزه» را اگر به تعبیر این کتاب مصغر «دوش» بدانیم، فعل آن بکلی مغلوط خواهد بود، مگر آنکه مؤلف محترم برای کلمه «دوش» معنی تازهئی کشف کرده باشند که مصغر آن «دوشیزه» میشود! اگر چنین است خوب بود توضیح میفرمودند که کلمه «دوش» یا «دوشیزه» چه مناسبت و مشابهتی دارد؟

در خاتمه توفیق مؤلف دانشمند را (در انجام خدمات ارزندهئی که نسبت بزبان و ادب فارسی وجه همت خود قرار داده اند) از خدای بزرگ خواهانم.